

فریدون مشیری

بے قوت ہوتا شب...

فریدون مشیری

ترجمہ و انتخاب اشعار: دکتر مهدی افشار

مدیر هنری و طراح جلد: سعید زاشکانی

لیتوگرافی: طیف نگار

چاپ: معرفت

صفحہ آرائی: آزاد گرافیک

شمارگان: ۳۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۶۸۹۵-۲۶-۸

ناشر: انتشارات نامک

مرکز پخش: پخش کتاب سبحان/تہران، میدان انقلاب، خیابان

انقلاب، خیابان اردیبهشت، نبش کوی بهشت آئین،

پلاک ۱/۱۸۱ تلفن: ۶۶۹۵۴۵۷۲



مشیری، فریدون، ۱۳۰۵-۱۳۷۹.

بی تو مہتاب... / فریدون مشیری، گردآوری و ترجمہ مهدی افشار. — تہران: نامک، ۱۳۸۲.

۱۳۲ ص: مصور

ISBN: 964-6895-46-8

فہرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا

۱. شعر فارسی — قر ۱۴. ۲. شعر فارسی — قرن ۱۴ — ترجمہ

شدہ بہ انگلیسی. ۳. شعر انگلیسی — قرن ۲۰ — ترجمہ شدہ از

فارسی. الف. افشار، مهدی، ۱۳۲۶ - مترجم. ب. عنوان.

۱/۶۲ فا ۸

PIRATY ۱۱ ش ۹۳۱۱۶

الف ۱۱۲۸۴

کتابخانہ ملی ایران ۱۰۹۱۶ - ۸۴ م

شعر مشیری

اوج انسانیت

عشق، عشقی ناب، عشقی رها از حساب و کتاب، عشقی فارغ از هر سودجویی و کژاندیشی، شاخص ترین پیام شعر مشیری است. او عاشق است، عاشقی راستین، عاشق، زاده شد، عاشقانه زیست و عاشق رفت از میان ما، و بدین گونه زیستن و بدین گونه رفتن، نام او را در میان تمامی عاشقان جهان به والایی رساند. مشیری دل در گرو معشوقی و معبودی خاص نداشت، قلب او وسیع تر و دریایی تر از آن بود که تنها عشق های زمینی را در خود جای دهد. قلب او، قلبی به گستره همه هستی بود و به همین روی جایگاه عشقی بود، فراگیر، عشقی پرتوان و گرمابخش که همه انسان های جهان و حتی فراتر همه هستی را در خود جای می داد. او عاشق آدمیان، عاشق طبیعت، عاشق فصل ها بود. بهار را می ستود و نیز تابستان را شیفته بود و پاییز و زمستان را دوست می داشت. کبوتران و پروازشان را دوست می داشت و آشفته گی خوابشان را بر نمی تافت. شیفته کوهساران و دوستدار کویران و دریاها و رودها و چشمه ساران و آبشاران بود و می ستود باران را، برف را و نیز تگرگ را

همه می پرسند:

چیست در زمزمه مبهم آب؟

چیست در همهمه دلکش برگ

چیست در بازی آن ابر سفید

روی آن آبی آرام بلند

که تو را می برد این گونه به ژرفای خیال

وقتی از ترس ها و اندوه هایش می گوید، هیچ یک از این بیم ها و هراس ها شخصی و متعلق به

او نیست، او نگران آینده انسان، طبیعت و همه هستی است:

سینه صبح را گلوله شکافت

باغ لرزید و آسمان لرزید

خواب ناز کبوتران آشفست

سرب داضی به سینه هاشان ریخت

ورد گنجشک های مست گسست

عکس گل در بلور چشمه شکست

رنگ وحشت به لحظه ها آمیخت

پر خونین به شاخه ها آویخت

مشیری عاشق زندگی بود و دریغ است و صد دریغ برای انسان‌های این اقلیم و بالاخص برای
دوستان شعر فارسی که شاعری با همه عشقی که به زندگی داشت، زود هنگام ما را
ترک گوید.

و در این گزینش کوشیده‌ام تا از میان آن همه عواطف لطیف عاشقانه، لطیف‌ترین‌ها را
برگزینم و طعم شیرین آن را به انگلیسی زبانان بچشانم هر چند که می‌دانم بسیاری از
لطافت‌های کلامی مشیری در این اندک مجال ناگفته به جای مانده است.

Moshiri's Poetry

Culmination of Humanity

Love, pure love, a love free from any type of accounting and profiteering, free from any type of impurity, is the main message of Moshiri's poems. He is a lover, a real lover, he was born as a lover, and lived as a lover and left as a lover and his name will remain among the true lovers forever. His love is not limited to a special beloved, his love is more exalted, more loftier and more immense to be confined. His love is a universal one, covers all the people of the world, even more all-embracing. His love conclude all the world beings either alive or non- living. He loves the seasons, he appreciates spring, summer, autumn and winter. He loves the pigeons and their flight, he loves the fields, the mountains the kavirs, the seas, the cascades; he loves rain, snow and hails.

Every one asks:

What exists in the vague murmuring of water?

What exists in the pleasant clamor of leaves?

What exists in the dances of that white cloud?

Over that lofty quiet blue?

Which immerse you in the depth of dream

When he talks of his fears and sorrows, none of his fears and sorrows are personal. He worries for the future of man, for the nature, for all the beings:

Bullet pierced the bosom of morning

Garden quivered and sky too

The pleasant asleep of pigeons distorted

The hot lead poured into their breasts

The chatters of the drunken sparrows interrupted

The reflection of flower shrunk in the crystal water of spring

The hue of terror poured into the moments

The bloody feather hanged on the branches

Moshiri was the lover of life. It is a great loss for human beings, especially the patrons of Persian poetry that a poet with all these loves for life leaves the life too soon.

In this selection I have tried to pick the most delicate feelings from those delicate lovingly emotions and instill its sweet flavor in the mouth of English language people. However I clearly know it that many of Moshiri's delicacies and tender ideas have been remained intact because of the space constraint.